

نقشه وابستگی و فرا روی سازوکارها از مرزهای ملی

اقتصاد سیاسی سه قاره، ۵ مارس ۲۰۲۶

نوشته امیلیانو لویز و فاکوندو باررا اینسوا^۲

در شماره قبلی مجله (۳۶، تیرماه ۱۴۰۵) مقاله‌ای درج شده بود با نام «گسست با ویژگی چینی». در آن مقاله از یک مفهوم بنیادی به نام شاخص وابستگی ساختاری استفاده شده بود. لازم آمد که در این باره توضیح بیشتری داده شود. در این مقاله و بعدی (حاکمیت‌سازی از یک اقتصاد سه‌قاره) با این مفهوم، نحوهٔ بساخت آن، و کاربردهایش بیشتر آشنا خواهیم شد.

یادداشت قبلی ما، نظریهٔ مارکسیستی وابستگی را به‌عنوان سنگ‌بنای یک اقتصاد سیاسی سه‌قاره‌ای، بازسازی کرد. آن مطلب، بنیان نظری بحث بود. این یادداشت، شالودهٔ تجربی آن را بنا می‌کند.

اگر وابستگی واقعاً وجود داشته باشد، پس باید بتوان آن را اندازه‌گیری کرد. با این حال، اقتصاد جریان اصلی، مفاهیم و ابزارهای مناسبی برای سنجش وابستگی فراهم نمی‌کند. تولید ناخالص داخلی سرانه، نسبت‌های بدهی، و تراز حساب جاری، ساختار چندبُعدیِ فرودستی‌ای را که نظریهٔ وابستگی توصیف می‌کند بازتاب نمی‌دهند؛ ساختاری که در حوزه‌های تجارت، فناوری، مالیه، تولید، شبکه‌های جهانی، و توزیع مازاد عمل می‌کند.

سه معما این نکته را روشن می‌کنند. با اینکه شیلی کسری بودجه‌ای قابل مدیریت، و درآمد سرانه‌ای دارد که آن را در ردیف کشورهای «با درآمد بالا» قرار می‌دهد، دارای یکی از بالاترین شاخص‌های وابستگی ساختاری (SDI) در جهان است. به نوبهٔ خود، برزیل که دهمین اقتصاد بزرگ جهان است، میزان وابستگی بیش از کرهٔ جنوبی دارد. در نهایت، هند بخشی جهانی شده و شناخته‌شده در خدمات فناوری ایجاد کرده است، اما در شاخص وابستگی فناورانه، نمره‌ای بدتر از برزیل دارد.

^۱ <https://triconpoliticaeconomy.substack.com/p/the-dependency-map-and-mechanisms>

^۲ امیلیانو لویز و فاکوندو باررا اینسوا، هر دو، پژوهشگر CONICET، دانشگاه ملی لا پلاتا (آرژانتین)

نهادهای جریان اصلی اقتصادی، نمی‌توانند این تناقض‌ها را ببینند، چرا که اصلاً به دنبال آن‌ها نیستند. به‌عنوان مثال، صندوق بین‌المللی پول (IMF) در راینی‌های موضوع «ماده ۴» خود، به‌طور معمول شیلی را به‌خاطر «ثبات اقتصاد کلان» و «نهادهای کارآمد» تحسین می‌کند؛ با این حال، شاخص ما، شیلی را در محدودهٔ پیرامونی وابستگی ساختاری قرار می‌دهد که در ابعاد متعدد، نمرات بالایی از وابستگی دارد. پرو و کلمبیا نیز که بانک جهانی اغلب از آن‌ها به‌عنوان نمونه‌های موفق اصلاحات با «بهبود محیط کسب‌وکار» یاد می‌کند، در محدودهٔ پیرامونی و پیرا-پیرامونی (شدیداً پیرامونی) قرار می‌گیرند. کره جنوبی - کشوری که ظاهراً از وضعیت پیرامونی عبور کرده، عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) است و دوازدهمین اقتصاد بزرگ جهان به شمار می‌رود- میانگین شاخص وابستگی ساختاری (SDI) معادل ۰.۳۹۰ را ثبت می‌کند؛ این رقم بسیار پایین‌تر از آستانهٔ پیرامونی است، اما همچنان با کانون‌های سلطه (مراکز هژمونیک) فاصله زیادی دارد و در میان قدرت‌های خودگردان (مستقل) جای نمی‌گیرد. جعبه‌ابزار معمول اقتصادی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا کشوری با داشتن سامسونگ و هیوندای، به خودگردانی ساختاری دست نیافته و نمرهٔ وابستگی شبکه‌ای آن (۰.۶۷۸) همچنان در میان بالاترین‌ها در نمونهٔ آماری ما باقی مانده است؛ امری که نشان می‌دهد مقیاس و بزرگی شرکت‌ها با مرکزیت ساختاری در شبکهٔ جهانی، یکی نیست. برعکس، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، چارچوب ما می‌تواند این موضوع را توضیح دهد؛ زیرا نه اندازهٔ شرکت‌ها، بلکه جایگاه اقتصاد را در شبکه‌های جهانی استخراج ارزش اندازه‌گیری می‌کند. شاخص‌هایی مثل رتبه‌بندی‌های سهولت کسب‌وکار، شاخص توسعه انسانی، و سرانهٔ تولید ناخالص داخلی بر اساس برابری قدرت خرید؛ نابرابری‌های ساختاری را پنهان می‌کنند، زیرا آن‌ها نشانه‌ها را می‌سنجند، نه ساختار را.

یک اقتصاد سیاسی سه‌قاره‌ای نمی‌تواند تنها در سطح محکومیت نظری باقی بماند. این رویکرد باید آن ابزارهای تحلیلی را تولید کند که قادر باشند میان اقتصادهایی که از شرایط چندقطبی برای ساختن خودمختاری واقعی بهره می‌برند، و آن‌هایی که در آن‌ها مکانیسم‌های وابستگی علی‌رغم یک وضعیت مساعد همچنان پابرجا می‌مانند یا حتی تشدید می‌شوند، تمایز قائل شوند. آنچه در ادامه می‌آید، بر ساخت و به‌کارگیری شاخص SDI است: معیاری ترکیبی که وابستگی را در شش بُعد اندازه‌گیری می‌کند و بر روی ۳۱ کشور در طول ۲۸ سال (۱۹۹۶ تا ۲۰۲۳) اعمال شده است. نتیجه، ترسیمی از نقشه‌وارهٔ سلسله‌مراتب جهانی است که بر پایهٔ ۸۵۶ مشاهدهٔ «کشور-سال» ساخته شده است.

شش زنجیره: چگونه SDI را ساختیم

نظریهٔ کلاسیک وابستگی به‌درستی دریافته بود که فروردستی پیرامونی، از طریق یک سازوکار واحد عمل نمی‌کند. تحلیل مارینی از چرخهٔ سرمایه‌وابسته (پ...ک...ت...ک...پ...) نشان داد که کنترل خارجی در هر مرحله از چرخهٔ انباشت اعمال می‌شود: از شکل‌گیری اولیهٔ سرمایه، تا تولید، و در نهایت تحقق و تصاحب ارزش اضافی. ما این بینش را به یک چارچوب سنجش تبدیل کردیم. هر یک از شش بُعد شاخص SDI با مرحله‌ای مشخص از این چرخه متناظر است و سازوکاری را که خودمختاری را محدود می‌سازد، درمی‌یابد.

در مورد مرحلهٔ نخست چرخه (پ-ک)، ما دو بُعد را معرفی می‌کنیم. مسئلهٔ **وابستگی فناورانه** این پرسش را مطرح می‌کند: آیا نوآوری می‌کنید، یا فقط از امتیاز (لیسانس) بهره می‌گیرید؟ انقلاب صنعتی چهارم، سلسله‌مراتب‌های جدیدی در ظرفیت نوآوری ایجاد کرده است که در نتیجه، کشورهای پیرامونی به‌طور نظام‌مند از پژوهش، طراحی و حکمرانی نظام‌های فناورانه کنار گذاشته می‌شوند. مسئله صرفاً واردات ماشین‌آلات نیست، بلکه موانع ساختاری توسعهٔ فناورانهٔ مستقل است که روابط مرکز-پیرامون را در اشکالی نو بازتولید می‌کند. ما آن میزانی را می‌سنجیم که ساختار تولیدی یک اقتصاد تا چه اندازه همچنان به فعالیت‌های ابتدایی گرایش دارد، نه به فعالیت‌های فناورانه‌محور، و نیز چه سهمی از ارزشی که در صادرات آن نهفته است، منشأ نوآوری خارجی دارد.

وابستگی مالی، جایگاه یک اقتصاد را در آنچه بونیتسی، کالتن‌برونر، و پاول، «مالی‌شدن فروردست» نامیده‌اند می‌سنجد: ادغام در نظام‌های مالی جهانی در موقعیتی از نابرابری ساختاری. سلسله‌مراتب ارزی که دلار را در رأس، و ارزهای پیرامونی را در پایین قرار می‌دهد، امکان استخراج چیزی را فراهم می‌کند که «مشتاق»^۴ آن را «رانت امپریالیستی جدید» می‌نامد؛ یعنی تصاحب مازاد از طریق آربیتراژ

^۳ پ،ک، و ت به ترتیب، به پول (سرمایه)، کالا (نیروی کار و وسایل تولید)، و تولید اشاره دارند. علامت «"» نشان دهندهٔ مراحل بعدی حضور این عوامل در چرخهٔ اقتصادند، یعنی کالا (محصول) جدید، تحقق ارزش اضافی از طریق فروش کالا (پول یا سرمایهٔ جدید)، و سرمایه‌گذاری مجدد. م.

^۴ احتمالاً منظور «مشتاق حسین خان» اقتصاددان توسعه و استاد SOAS (دانشگاه لندن) است که با کارهایش دربارهٔ دولت و توسعه، نهادها و رانت، سرمایه‌داری پیرامونی، و اقتصاد سیاسی جهانی شناخته می‌شود. م.

مالی که به واسطه موقعیت فرودست پول‌های پیرامونی ممکن می‌شود. این بُعد، پیچیده‌ترین مؤلفه شاخص ماست و به چندین شاخص نیاز دارد؛ از جمله میزان مالکیت خارجی بر دارایی‌های داخلی، ترکیب بدهی‌های خارجی، نوسان‌پذیری نرخ ارز، و این که تا چه اندازه بدهی حاکمیتی باید به ارزهای خارجی قیمت‌گذاری شود. یک مؤلفه شایان ذکر است: شاخص انحراف نرخ ارز؛ یعنی شکاف میان تولید ناخالص داخلی بر حسب برابری قدرت خرید (PPP) و تولید ناخالص داخلی بر اساس نرخ‌های ارز بازار، که کم‌ارزش‌گذاری ساختاری نهفته در سلسله‌مراتب پولی را آشکار می‌کند.

در مرحله دوم چرخه (ک...ت...ک)، ما دو بُعد را متمایز می‌کنیم: **وابستگی تولیدی و وابستگی شبکه‌ای**. اولی محدودیت‌هایی را ثبت می‌کند که بر انباشت خودمختار تحمیل می‌شوند و، همان‌طور که خواهیم دید، بُعدی است که باعث تمایز روشن اقتصادهایی می‌شود که موقعیت ساختاری خود را دگرگون کرده‌اند، از آن‌هایی که چنین نکرده‌اند. مسئله بسیار فراتر از «عقب‌ماندگی فناوریانه» است. حتی کشورهایی که به توسعه صنعتی قابل توجهی دست یافته‌اند نیز همچنان سطح بالایی از وابستگی تولیدی نشان می‌دهند، زیرا شرایطی که صنعت در پیرامون، تحت آن عمل می‌کند (ادغام فرودست در شبکه‌های تولید فراملی، تحمیل مسیرهای فناوریانه از بیرون، و فشارهای مالی که مانع ورود مازاد به سرمایه‌گذاری ثابت می‌شوند) به‌طور ساختاری انباشت خودمختار را محدود می‌کند. ما رقابت‌پذیری هزینه‌ای، شکاف‌های بهره‌وری نسبت به پیش‌تازان جهانی، میزان فشرده‌ی دستمزدها، و مهم‌تر از همه کمبود سرمایه‌گذاری را رصد می‌کنیم: این که آیا یک اقتصاد، مازاد خود را صرف گسترش دستگاه تولیدی می‌کند یا آن را به حوزه‌های دیگر منحرف می‌سازد. این شاخص آخر، تعیین‌کننده است. همان‌طور که داده‌ها نشان خواهند داد، تمایز میان اقتصادهایی که سرمایه‌گذاری می‌کنند و آن‌هایی که سرمایه‌زدایی دارند، عمیق‌ترین گسل در سلسله‌مراتب جهانی است.

در مورد وابستگی شبکه‌ای، این پرسش را مطرح می‌کنیم که آیا یک کشور، گره مرکزی است یا صرفاً ضمیمه‌ای حاشیه‌ای. کشورهای پیرامونی معمولاً نهاده‌ها و خدمات مونتاژ را فراهم می‌کنند، در حالی که کشورهای مرکزی فعالیت‌های با ارزش افزوده بالا و توسعه فناوری را کنترل می‌کنند. ما این وضعیت را از طریق عدم تقارن در جایگاه یک کشور در شبکه‌های تجارت جهانی و ظرفیت آن برای عمل کردن به‌عنوان یک میانجی (نه صرفاً یک گره پایانی) اندازه‌گیری می‌کنیم. بیشتر کشورهایی که در نمونه ما قرار دارند، صرف‌نظر از سایر ویژگی‌هایشان، همچنان درون شبکه‌های تجارت جهانی در موقعیتی فرودست باقی مانده‌اند. وعده‌ای که می‌گفت «ورود به زنجیره‌های ارزش جهانی» موجب همگرایی اقتصادی خواهد شد تحقق نیافته است؛ این ورود در عمل، سلسله‌مراتب را بازتولید می‌کند.

سازوکارهایی که مازاد را از کشورهای پیرامونی می‌مکند، به غارت آشکار نیاز ندارند. امانوئل نشان داد که مبادله نابرابر از طریق مبادلاتی در بازار عمل می‌کند که در ظاهر برابر به نظر می‌رسند: هنگامی که تفاوت دستمزدها میان کشورها از تفاوت‌های بهره‌وری فراتر می‌رود، یک ساعت کار در کشورهای متروپل در برابر چندین ساعت کار در کشورهای پیرامونی مبادله می‌شود؛ و حتی زمانی که کالاها با قیمت‌های معادل معامله می‌شوند، انتقال نظام‌مند ارزش صورت می‌پذیرد.

سرانجام، در مرحله سوم چرخه ($M'-D'$ یا پول جدید-توزیع جدید)، میان **وابستگی توزیعی** و **وابستگی تجاری** تمایز می‌گذاریم. وابستگی توزیعی، این سازوکارهای تصاحب مازاد را به صورت عینی عملیاتی می‌کند. ما، در مورد هر کشور، خروج مازادِ تحقق‌یافته از طریق بازگشت سود به خارج، انتقال بهره به خارج، و نیز شکاف میان ارزشی که در بازارهای جهانی خلق می‌کند و ارزشی را که در داخل تصاحب می‌کند، رصد می‌کنیم. همچنین کسری بازتولید اجتماعی را اندازه می‌گیریم: این که هزینه‌های عمومی در حوزه‌های بهداشت، آموزش و حمایت اجتماعی تا چه اندازه کمتر از سطحی است که برای تداوم نیروی کار لازم است. الگوهای معاصر استثمار مضاعف، فراتر از انقباض سنتی دستمزدها است و آنچه مارینی به عنوان سه تاکتیک سرمایه پیرامونی شناسایی کرد را دربرمی‌گیرد: افزایش شدت کار؛ طولانی‌تر کردن روز کاری؛ و فشرده‌سازی دستمزدهای واقعی به زیر ارزش نیروی کار (یعنی دستمزدهایی که برای بازتولید ظرفیت مولد کارگران کافی نیستند) که این امر یکی از ویژگی‌های ساختاری چرخه سرمایه وابسته است.

وابستگی تجاری به این پرسش پاسخ می‌دهد: شما چه می‌فروشید و چه می‌خرید؟ این بُعد، کنترل خارجی بر مرحله تحقق چرخه سرمایه را در بر دارد؛ یعنی جایی که استخراج ارزش اضافی به شرایط بازاری بستگی دارد که توسط اقتصادهای هسته (مرکزی) تعیین می‌شود. این مفهوم، از تمرکز کلاسیک بر صادرات تک‌محصولی (کالاهای اساسی) فراتر می‌رود. یک کشور می‌تواند به تنوع‌بخشی ظاهری در صادرات دست یابد، اما همچنان در بخش‌های کم‌ارزش شبکه‌های تولید جهانی گرفتار بماند؛ پدیده‌ای که پژوهش‌های اخیر آن را «پیرامونی‌شدن فعالیت‌های صنعتی» می‌نامند. این امر شامل هم‌زمانی رشد صادرات صنعتی، با محرومیت نظام‌مند از خلق راهبردی ارزش است. ما رصد می‌کنیم که چه مقدار از صادرات یک کشور شامل کالاهای اولیه در مقایسه با کالاهای با فناوری پیشرفته است، چه میزان از ارزش افزوده موجود در صادرات آن، داخلی است، و دستگاه تولیدی آن تا چه اندازه به کالاهای سرمایه‌ای وارداتی وابسته است.

یک یادداشت روش‌شناختی: هر شش بُعد، با استفاده از یک روش وزن‌دهی که انسجام نظری را حفظ می‌کند، در یک امتیاز ترکیبی واحد تجميع می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که مقادیر بالاتر همواره نشان‌دهنده وابستگی بیشتر هستند. همه شاخص‌ها به یک مقیاس مشترک نرمال‌سازی می‌شوند، به‌طوری‌که دامنه شاخص از صفر (حداکثر خودمختاری) تا یک (حداکثر وابستگی) قرار می‌گیرد. مثلاً کشوری که امتیاز ۰.۲۰ کسب می‌کند، همچنان کنترل قابل‌توجهی بر فرایند انباشت خود حفظ کرده است؛ اما کشوری با امتیاز ۰.۸۰، در بیشتر ابعاد، فرایند تحت کنترل خارجی را بازتاب می‌دهد. روش‌شناسی تفصیلی، شامل نحوه ساخت متغیرها، رویه‌های تجميع، و آزمون‌های استحکام، در مقاله دانشگاهی آتی ارائه خواهد شد. داده‌های ما از پایگاه‌های Penn World Tables, BACI, TiVA-OECD, IMF IFS, World Bank WDI, و UNCTAD استخراج شده‌اند. نمونه مورد بررسی شامل ۳۱ کشور در بازه‌ای ۲۸ ساله و دربرگیرنده سه بحران بزرگ است.

ابعاد شاخص وابستگی ساختاری و اعمال آن

متغیرها	شاخص‌های کلیدی	آنچه می‌سنجد	بُعد مورد نظر
۵	ترکیب صادرات، ارزش افزوده داخلی در صادرات، نفوذ ارزش افزوده خارجی، واردات کالاهای سرمایه‌ای	کنترل خارجی بر مرحله تحقق: تمرکز کالا، تصاحب ارزش افزوده، وابستگی به کالاهای سرمایه‌ای	تجاری چه می‌خرید و چه می‌فروشید
۲	نسبت ارزش افزوده کالاهای ابتدایی در مقابل تکنولوژی بالا، محتوای ارزش افزوده خارجی در صادرات	موانع توسعه تکنولوژیک خودگردان: سوگیری بخشی به سمت تولیدات ابتدایی، تبعیت از زنجیره ارزش جهانی	تکنولوژیک نوآوری می‌کند یا تحت امتیازید؟
۶	نفوذ سرمایه‌گذاری مستقیم اسید سهام، بدهی خارجی، نوسانات نرخ ارز، گناه نخستین ^(۱) ، شاخص انحراف نرخ ارز	مالی سازی تحت تبعیت: مالکیت خارجی، سلسله مراتب ارزش، آسیب پذیری نرخ ارز	مالی چه کسی مدعی دارایی‌های شماست؟
۴	هزینه‌های نسبی واحد کار، شکاف بهره‌وری، سهم دستمزد، نسبت تشکیل سرمایه ثابت ناخالص به GDP	محدودیت‌های انباشت خودگردان: رقابت پذیری هزینه، شکاف‌های بهره‌وری، فشرده‌ی دستمزد، کمبود سرمایه‌گذاری	تولیدی خودتان می‌سازید یا خودتان را می‌مکند؟
۲	عدم تقارن شبکه تجاری، ظرفیت واسطه‌گری در جریان‌های تجارت جهانی	موقعیت ساختاری در شبکه‌های تجارت جهانی: مرکزیت، ظرفیت واسطه‌گری	شبکه‌ای گره مرکزی هستید یا یک زائده؟
۴	خروج سود، انتقال بهره به خارج، تصاحب ارزش افزوده داخلی، هزینه‌های اجتماعی عمومی	تخلیه مازاد از پیرامون: بازگشت سود به کشور مبدأ، انتقال بهره، کسری تصاحب ارزش	توزیعی مازاد کجا می‌رود؟

(۱) منظور از گناه نخستین، ناتوانی یک کشور در استقرار خارجی به پول ملی خود است.

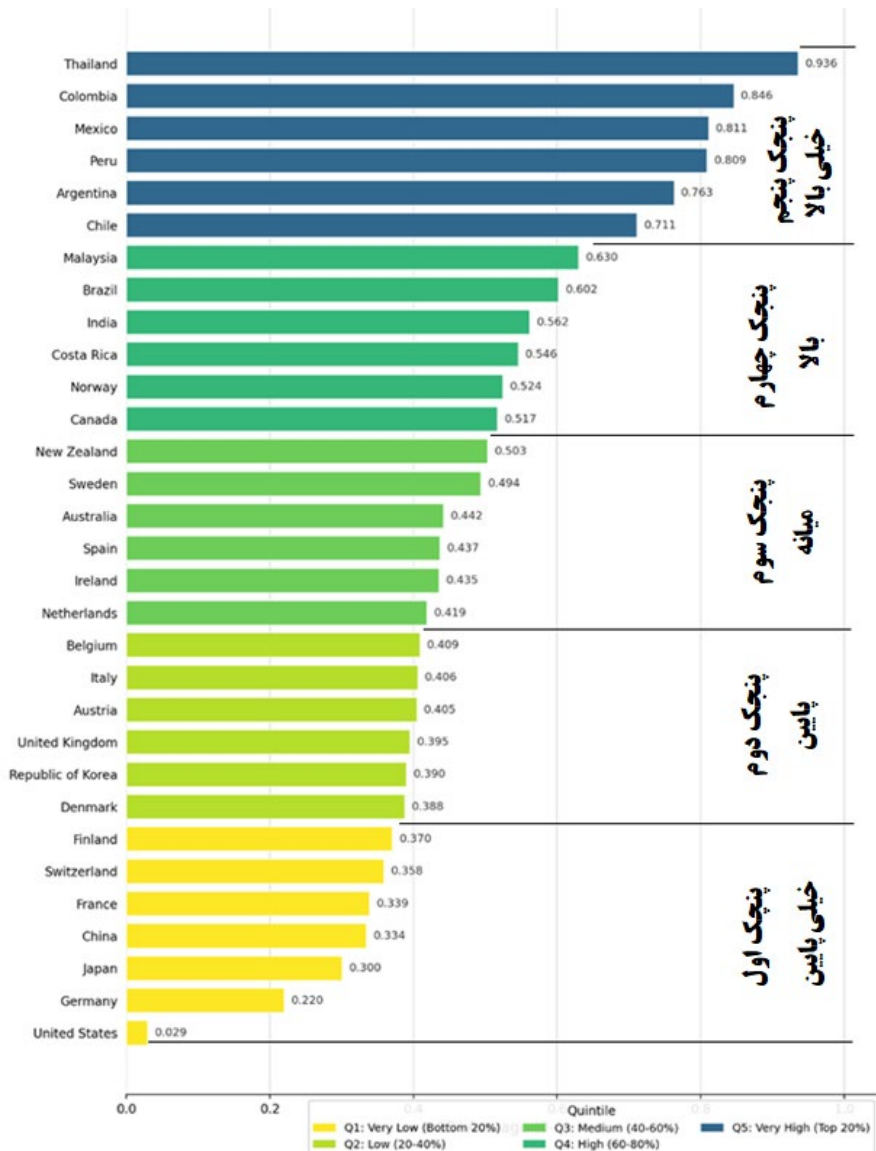
چهار جهان در اقتصاد جهانی (شکل صفحه بعد)

میانگین SDI جهانی برابر با ۰.۴۹۴ است که نشان می‌دهد بیشتر کشورها سطحی متوسط از وابستگی را تجربه می‌کنند. با این حال، این میانگین، ساختار چشمگیری از نابرابری را پنهان می‌کند. انحراف معیار ۰.۲۰۱ بیانگر جهانی است که در آن کشورها در موقعیت‌هایی کیفیتاً متفاوت قرار گرفته‌اند، نه جهانی که به سوی یک استاندارد مشترک همگرا شود.

نتایج تجربی در قالب همان چهار پیکربندی سازمان‌دهی شده‌اند که در یادداشت قبلی ترسیم کردیم؛ پیکربندی‌هایی که نه بر اساس سطوح درآمدی یا موقعیت جغرافیایی، بلکه بر پایه تعامل میان «وابستگی ساختاری» و «ظرفیت دولت برای میانجی‌گری در آن» تعریف شده‌اند. شاخص وابستگی ساختاری (SDI) محور نخست این تعامل را پوشش می‌دهد: یعنی عمق و گستره فرودستی ساختاری. محور دوم، یعنی «ظرفیت میانجی‌گری دولت»، نیازمند شاخص اختصاصی خود است که در حال حاضر در دست تدوین است. ترسیم نقشه‌ای جامع از گذار میان این چهار ربع^۵، مستلزم به‌کارگیری هم‌زمان هر دو ابزار خواهد بود. در حال حاضر، از جایی شروع می‌کنیم که داده‌ها در آن آماده هستند: «سطح اقتصادی-ساختاری». آنچه در ادامه می‌آید، خوانشی از داده‌ها از دریچه این چارچوب است.

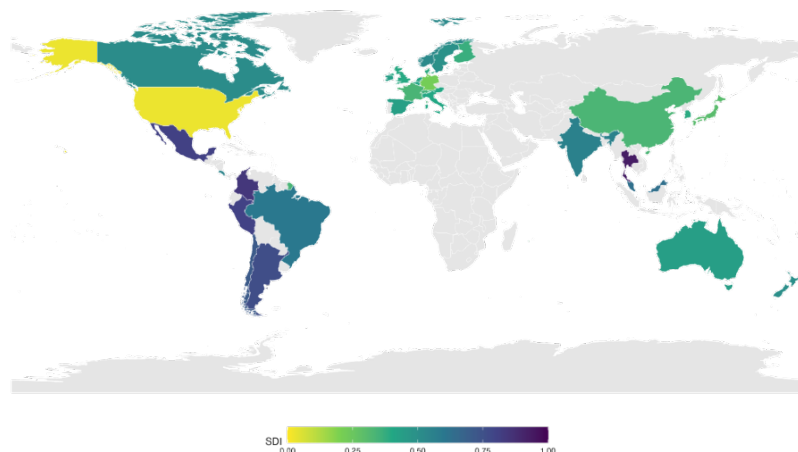
^۵ برای آشنایی با تقسیم کشورها به چهار بخش، و رابطه بین آنها، به مقاله «حاکمیت‌سازی از یک اقتصاد سیاسی سه‌قاره‌ای» در همین شماره مجله، مراجعه فرمایید.

شکل ۱. رتبه‌بندی کشورها طبق شاخص وابستگی ساختاری، میانگین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۳



شکل ۲. وابستگی ساختاری در اقتصاد جهانی، ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۳.

کشورها با استفاده از چارچوب چهار-ربع که لوپز (۲۰۲۶) توسعه داده است، طبقه‌بندی شده‌اند.



در انتهای طیف، ایالات متحده در سراسر دوره مورد بررسی، به‌طور پیوسته، شاخص SDI نزدیک به صفر داشته است (میانگین ۰.۰۲۹). آلمان در سطحی بالاتر قرار دارد، اما همچنان در محدوده وابستگی پایین است (میانگین ۰.۲۲۰). ژاپن، بریتانیا و فرانسه در بازه نیمه‌هژمونیک جای می‌گیرند. امتیازهای پایین آن‌ها، بازتاب‌دهنده موقعیت امپریالیستی‌شان است، نه دستاورد توسعه‌ای، تمایزی که در یادداشت نخست این مجموعه مطرح کردیم. آنچه داده‌ها می‌افزایند، دقت زمانی است.

شاخص SDI ژاپن در طول این دوره افزایش یافته است (در محدوده ۰/۰۸۶ تا ۰/۵۲۰)؛ این کشور تنها اقتصاد بزرگ در این ناحیه (ربع) است که وابستگی رو به رشد نشان می‌دهد. این فرسایش، در ابعاد فناورانه و مالی متمرکز است که بازتاب‌دهنده واگذاری نقش پیشاز در تولید صنعتی، به چین و کره جنوبی، و نیز پیامدهای سه دهه رکود است. قرارگیری در رأس هرم سلسله‌مراتب، یک حق دائمی و همیشگی نیست؛ داده‌ها نشان می‌دهند که این جایگاه می‌تواند نزول یابد.

در مقابل، ایالات متحده تقریباً هیچ نوسانی نشان نمی‌دهد. خودمختاری این کشور، ساختاری است و در خود معماری سیستم جهانی نهادینه شده است: هژمونی دلار، کنترل فناورانه و مرکزیت در شبکه‌ها. این یافته‌ای نیست که نیازمند تفسیر باشد؛ بلکه همان «خط منبایی» است که وابستگی پیرامونی بر اساس آن سنجیده می‌شود.

میانگین شاخص SDI چین در کل این دوره ۰,۳۳۴ ثبت شده است. اما در اینجا، جایگاه فعلی اهمیت کمتری نسبت به «مسیر حرکت» دارد. شاخص SDI چین طی ۲۸ سال از ۰,۵۲۸ به ۰,۱۶۴ کاهش یافته است. انحراف معیار این کشور در میان نمونه‌های مورد بررسی جزو بالاترین‌هاست (۰,۱۲۹)، که نشان‌دهنده ناپایداری نیست، بلکه بازتاب‌دهنده یک «تغییر جهت‌دار» است؛ یعنی برچیدن هم‌زمان وابستگی در ابعاد متعدد.

بعد تولیدی، نیروی محرک اصلی این گذار است و مؤلفه سرمایه‌گذاری در آن نقشی تعیین‌کننده دارد. سهم «تشکیل سرمایه ثابت ناخالص» چین از تولید ناخالص داخلی به‌طور مداوم از ۴۰٪ فراتر رفته و حتی به اوج‌هایی بالاتر از ۴۵٪ رسیده است. این سطوح در میان اقتصادهای مورد مطالعه ما بی‌نظیر است. بعد «وابستگی تولیدی» در شاخص ما این موضوع را مستقیماً نشان می‌دهد: هرچه نرخ سرمایه‌گذاری چین افزایش یافته، امتیاز وابستگی تولیدی آن کاهش یافته و در نتیجه شاخص کلی SDI را نیز پایین کشیده است. دلیل این امر آن است که انباشت سرمایه ثابت، می‌تواند توانمندی‌های فناوریانه، افزایش بهره‌وری و گسترش بازار داخلی را ایجاد کند؛ عواملی که به‌طور هم‌زمان وابستگی‌های تجاری، فناوریانه و شبکه‌ای را کاهش می‌دهند. سرمایه‌گذاری در ظرفیت تولیدی صرفاً یکی از شش بعد نیست؛ بلکه اهرمی است که سایر ابعاد را نیز به حرکت درمی‌آورد.

شرایط دگرگونی چین از نظر تاریخی، خاص و منحصر به‌فرد بود. آنچه داده‌ها به استدلال نظری می‌افزایند، دقت و مشخص بودن است: نرخ‌های «تشکیل سرمایه ثابت ناخالص» بالاتر از ۴۰ درصد که طی بیش از دو دهه تداوم داشته‌اند، همراه با کاهش سهم ارزش افزوده خارجی در صادرات و افزایش میزان ارزش افزوده‌ای که در داخل کشور به‌دست می‌آید. این‌ها مفاهیم انتزاعی نیستند؛ بلکه نتایج سیاستی قابل اندازه‌گیری‌اند.

مسیر شاخص SDI مالزی نشان می‌دهد که رد کردن شروط صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۹۷، چه سود بلندمدتی به همراه داشته است: حفظ کنترل دولت بر نظام بانکی و بنگاه‌های راهبردی باعث شد امتیاز وابستگی شبکه‌ای مالزی از تایلند — که برنامه تعدیل ساختاری را پذیرفته بود — پایین‌تر باشد. اما گشودگی بیشتر مالزی به سرمایه خارجی در صنعت تولید الکترونیک باعث شده امتیاز وابستگی فناوریانه آن بالا باقی بماند؛ به‌طوری‌که این کشور بالاترین مقدار را در کل نمونه دارد (۰,۹۴۶)، الگویی که داده‌ها آن را به‌روشنی نشان می‌دهند.

در آن مواردی که «پیرامونی بودن» جای بحث دارد، داده‌ها تکان دهنده‌اند. در برزیل، مقدار SDI برابر با ۰۰۶۰۲ است و انحراف معیار آن ۰۰۰۴۳ است. این عدد شایسته توجه است: برزیل دهمین اقتصاد بزرگ جهان است، بزرگ‌ترین پایه صنعتی در آمریکای لاتین را دارد و بازاری داخلی با ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت در اختیار دارد. با این حال، طی ۲۸ سال گذشته جایگاه ساختاری آن تقریباً تغییری نکرده است. این میزان اندک تغییر در طول ۲۸ سال، به معنای ثبات نیست؛ بلکه رکودی است که فقط با یک رقم اعشار بیان شده است.

در مورد آرژانتین، مقدار SDI برابر با ۰۰۷۶۳ است که آن را به‌طور قاطع در محدوده پیرامونی قرار می‌دهد. اما این عدد اصلی واقعیتی مهم‌تر را پنهان می‌کند. امتیاز وابستگی توزیعی آرژانتین با مقدار ۰۰۷۸۳ از بالاترین‌ها در میان نمونه‌هاست و بعد غالب در ساختار آن به شمار می‌رود. تخلیه مازاد یک پدیده چرخه‌ای نیست؛ بلکه ویژگی ساختاری تعیین‌کننده این اقتصاد است و توضیح می‌دهد چرا کشوری با ظرفیت صنعتی تاریخی، نیروی کار تحصیل کرده و منابع طبیعی فراوان، بحرانی پس از بحران بازتولید می‌کند، بی‌آنکه جایگاه خود را در سلسله‌مراتب تغییر دهد.

در همین حال، شاخص SDI هند ۰۰۵۶۲ است. در اینجا، تبیین موضوع به‌شدت با «وابستگی فناورانه» (۰۰۶۲۴) مرتبط است؛ شاخصی که علیرغم بخش فناوری اطلاعات (IT) این کشور که در سطح جهانی شناخته شده است، همچنان بالا باقی مانده است. تخصص یافتن در حوزه خدمات توانسته است فرودستی فناورانه را حل کند، بلکه با آن همزیستی داشته است.

در منتهی‌الیه «فوق پیرامونی» (SDI بالاتر از ۰۰۸۰)، کشورهای تایلند، کلمبیا، پرو و مکزیک، در تقریباً تمامی ابعاد شش‌گانه، وابستگی شدیدی از خود نشان می‌دهند. شیلی با میانگین SDI معادل ۰۰۷۱۱، جایگاهی را اشغال کرده که دقیقاً به دلیل «خلاف‌آمد عادت» بودن، روشنگر است: پرچمدار اصلاحات نئولیبرالی در آمریکای لاتین و کشوری که در طبقه‌بندی «پردرآمد» قرار دارد، سطحی از وابستگی ساختاری را ثبت کرده است که از هر دو کشور برزیل و هند فراتر می‌رود. این «الگو» (مدل شیلی)، ثبات اقتصاد کلان و فرودستی ساختاری را به‌طور هم‌زمان تولید کرده است.

فاجعه، در تضاد با چین در بُعد تولیدی نهفته است. در حالی که چین مازاد اقتصادی خود را با نرخ‌هایی بیش از ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی به سمت سرمایه ثابت هدایت می‌کند، اقتصادهای بزرگ آمریکای لاتین نرخ‌های سرمایه‌گذاری بین ۱۵ تا ۲۲ درصد را ثبت کرده‌اند. این نرخ‌ها برای پر کردن شکاف‌های بهره‌وری، ایجاد ظرفیت صنعتی مستقل، یا توسعه قابلیت‌های فناورانه درون‌زا که بتواند وابستگی را در پنج بُعد دیگر کاهش دهد، کافی نیستند. شاخص‌های وابستگی تولیدی آن‌ها، به طور

مستمر بالا باقی می‌ماند؛ نه به این دلیل که فاقد مازاد اقتصادی هستند - چرا که آن‌ها مازاد تولید می‌کنند - بلکه به این دلیل که آن مازاد، به‌طور سیستماتیک از مسیر انباشت تولیدی منحرف می‌شود. در یادداشت‌های بعدی، پرده از مقصد این مازادها بر خواهیم داشت: سفته‌بازی مالی، بازگرداندن سود به خارج، مصرف لوکس و فرار سرمایه.

الگوی جغرافیایی کاملاً روشن است. در نمونه ما، آمریکای لاتین یکنواخت‌ترین منطقه از نظر وابستگی است. هر کشور آمریکای لاتین در این مجموعه داده، به‌جز کاستاریکا، در بازه پیرامونی یا ابرپیرامونی قرار می‌گیرد. خود کاستاریکا نیز در بخش بالایی نیمه‌پیرامونی جای دارد. با وجود تفاوت‌های قابل توجه در اندازه، منابع در اختیار، و جهت‌گیری‌های سیاستی کشورها، این یکنواختی همچنان پایدار مانده است؛ امری که نشان می‌دهد وابستگی از طریق سازوکارهای نظام‌مندی عمل می‌کند که فراتر از انتخاب‌های سیاستی ملی هستند.

نیمه‌پیرامون مورد مناقشه، جایی است که پرسش سیاسی بیش از همه تیز و برجسته می‌شود. در نمونه ما، هند و برزیل به‌روشنی این جایگاه را اشغال می‌کنند: اقتصادهایی که علیرغم ظرفیت قابل توجه دولتی و بازارهای داخلی بزرگ، امتیازهای SDI آن‌ها همچنان سرسختانه بالا باقی می‌ماند.

نمایه‌های بعدی آن‌ها، روایت را روشن می‌کند. برزیل امتیازهای فناورانه نسبتاً متوسط را با وابستگی بالای تولیدی، مالی و توزیعی ترکیب می‌کند؛ نشانه تجربی اقتصادی که مازاد آن از همان مجراهایی تخلیه می‌شود که بعد توزیعی ما اندازه‌گیری می‌کند: بازگرداندن سود به خارج، انتقال بهره، و فشرده شدن تصاحب ارزش در داخل. ظرفیت نهادی وجود دارد؛ اما آرایش طبقاتی‌ای که بتواند آن را در مسیری دیگر هدایت کند، وجود ندارد؛ یا هنوز وجود ندارد.

در مقابل، هند ترکیبی متفاوت را نشان می‌دهد: وابستگی مالی پایین‌تر، اما امتیازهای بالای تولیدی و فناورانه؛ بازتاب اقتصادی که در آن، مدل رشد مبتنی بر خدمات، به انباشت صنعتی مستقل منجر نشده است. در هر دو مورد، پرسش یکسان است: چرا ظرفیت دولتی با تبعیت ساختاری هم‌زیست است؟ شاخص SDI محدودیت را تعریف می‌کند، اما انتخاب‌های سیاسی عامل تداوم معضل را توضیح نمی‌دهد.

آنچه هر بُعد آشکار می‌کند

تفکیک شاخص وابستگی ساختاری (SDI) به شش مؤلفه تشکیل دهنده‌اش، نشان می‌دهد که چگونه سازوکارهای مختلف وابستگی با شدت‌های متفاوت عمل می‌کنند و چگونه با یکدیگر هم‌بسته می‌شوند.

وابستگی شبکه‌ای، جهان‌شمول‌ترین محدودیت است و میانگینی برابر با ۰.۶۲۴ دارد؛ اکثر کشورها صرف‌نظر از سایر ویژگی‌هایشان، همچنان در شبکه‌های تجاری جهانی، فرودست باقی می‌مانند. این امر، ابطال تجربی این وعده است که «ادغام در زنجیره‌های ارزش جهانی، همگرایی اقتصادی را تقویت می‌کند». وابستگی تولیدی با میانگین ۰.۵۲۵ در رتبه بعدی قرار دارد که بازتاب‌دهنده محدودیت‌های گسترده بر سر راه توسعه صنعتی مستقل، حتی در کشورهایی با پایگاه‌های تولیدی قابل توجه است.

وابستگی تجاری و مالی، مقادیر میانگین متوسطی را نشان می‌دهند (به ترتیب ۰.۴۰۰ و ۰.۳۳۷)، اما با تغییرپذیری بالایی همراه هستند؛ اینان بُعدهایی هستند که در آن‌ها نمایه‌های ملی، بیشترین واگرایی را دارند و بازتاب‌دهنده شیوه‌های متمایز ادغام در بازارهای جهانی و چرخه‌های مالی است. وابستگی فناوریانه در سطح میانه‌ای قرار دارد (۰.۴۲۳)، در حالی که وابستگی توزیعی (۰.۴۲۳) بیشترین تغییرپذیری را در میان ابعاد نشان می‌دهد (با انحراف معیار ۰.۲۰۷) که منعکس‌کننده الگوهای ناهمگون تصاحب‌مازاد در سرتاسر این سلسله‌مراتب است.

نقشه‌های جغرافیایی بعدها، الگوهای جغرافیایی متمایزی را آشکار می‌کنند. وابستگی تجاری به‌شدت در کشورهای غنی از منابع متمرکز است. وابستگی فناوریانه، هم صادرکنندگان منابع و هم برخی اقتصادهای تولیدمحور را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وابستگی‌های مالی و شبکه‌ای، الگوهای پراکنده‌تری را به نمایش می‌گذارند که بازتاب‌دهنده معماری پیچیده ادغام اقتصادی جهانی معاصر و افول هژمونی آمریکا در فضای «مالی‌سازی مفرط» در ایالات متحده و سایر کشورهای «شمال جهانی» است.

در این سطح از تجزیه و تفکیک، یافته اصلی این است که وابستگی، هرگز تک‌بعدی نیست. کشورها به‌ندرت نوعی وابستگی صرفاً در یک بُعد را نشان می‌دهند. در عوض، وابستگی معمولاً در میان ابعاد مرتبط خوشه‌بندی می‌شود و الگوهای نظام‌مند فرودستی را ایجاد می‌کند که در دوره‌های تاریخی و جهت‌گیری‌های سیاستی متفاوت بازتولید می‌شوند. دقیقاً به همین دلیل است که چارچوب ما بر سنخش هم‌زمان هر شش بُعد تأکید دارد: تحلیل‌های جزئی که فقط بر تجارت، یا فقط بر امور مالی، یا فقط بر فناوری تمرکز می‌کنند، همواره عمق محدودیت‌ها را دست‌کم خواهند گرفت. مسیر چین نشان می‌دهد که غلبه بر این محدودیت‌های چندبعدی، مستلزم راهبردهای دگرگونی جامع است که

به‌طور هم‌زمان وابستگی‌های تولیدی، فناوریانه و شبکه‌ای را هدف قرار دهند. همین امر توضیح می‌دهد که چرا، با وجود تلاش‌های مستمر برای رشد و تنوع‌بخشی، بیشتر کشورها همچنان در موقعیت‌های فرودست باقی می‌مانند.

آنچه داده‌ها روشن می‌کنند، و آنچه باز می‌گذارند

داده‌های ما به این پرسش پاسخ می‌دهند. **نکته نخست** تجربی است: وابستگی صرفاً استعاره‌ای متعلق به دهه ۱۹۶۰ نیست، بلکه ساختاری قابل اندازه‌گیری است که در طول ۲۸ سال، سه بحران جهانی، و جهت‌گیری‌های به‌کلی متفاوت سیاست‌گذاری ملی تداوم یافته است. سلسله‌مراتب SDI، از مراکز هژمونیک تا حد افراطی فوق‌پیرامونی، در نزدیک به سه دهه به‌طرز چشمگیری پایدار مانده است.

نکته دوم به امکان‌پذیری مربوط است: دگرگونی ساختاری ممکن است. مسیر چین از ۵۲۸۰ به ۱۶۴۰۰ شاهد این مدعاست. اما بعد تولیدی به ما می‌گوید این تحول چگونه رخ داده است: از طریق سرمایه‌گذاری مستمر در سرمایه ثابت، با نرخ‌هایی که هیچ اقتصادی در آمریکای لاتین، حتی به آن نزدیک هم نشده است، و این امر کاهش‌های زنجیره‌ای در وابستگی‌های فناوریانه، تجاری و شبکه‌ای را به‌دنبال داشته است. اهرم قابل شناسایی است. اما شرایطی که در آن می‌توان آن را به کار گرفت، ویژه و سخت‌گیرانه‌اند.

مسئله سوم پرسشی است که SDI مطرح می‌کند، اما نمی‌تواند به آن پاسخ دهد: چرا برخی طبقات حاکم، مازاد را در انباشت تولیدی بازسرمایه‌گذاری می‌کنند، در حالی که برخی دیگر آن را به سمت امور مالی، مصرف تجملی و فرار سرمایه منحرف می‌سازند؟

شاخص، این محدودیت را اندازه‌گیری می‌کند، اما تصمیم‌هایی را که باعث بازتولیدش می‌شوند، توضیح نمی‌دهد. برای دستیابی به چنین توضیحی، به نوع دیگری از تحلیل نیاز داریم: تحلیلی که بر پیکربندی‌های طبقاتی، ائتلاف‌های سیاسی داخلی، و ترتیبات نهادی‌ای متمرکز باشد که از طریق آن‌ها مازاد تخصیص می‌یابد. این تحلیل را در یادداشت بعدی توسعه خواهیم داد. ما نقشه را در اختیار داریم. «مازاد» را دنبال می‌کنیم تا ببینیم به کجا می‌رود.